

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم

من در نظرم بود که امشب قبل از ماه محرم تتمه همان صحبت‌های قبل ادامه پیدا کند، و چند دقیقه‌ای هم راجع به مسئله محرّم و عزاداری سیدالشّهدا علیه السّلام که طبعاً رفقا اطلاع دارند نسبت به مبانی و موازین و خب ما هم راجع باز راجع به آن صحبتی بکنیم، ولی با خود گفتم که اگر آن بحث گذشته را موقتاً امشب ما ادامه ندهیم و به همین مسئله سیدالشّهدا و عزاداری و کیفیت عزاداری و موازینی که بزرگان ائمّه علیهم السّلام آن موازین را بیان کردند و چه بسا ما از آن مبانی و موازین فاصله گرفتیم راجع به آنها مطالب امشب را در خدمت رفقا باشیم گفتم شاید بهتر باشد، مناسبتر باشد. درباره مسئله عاشورا و داستان سیدالشّهدا قضیه خیلی جای صحبت دارد از طرق مختلف و زوایای مختلف.

مرحوم آقا رضوان الله علیه نسبت به این قضیه واقعاً سعی بلیغ کردند و حقّ مطلب را ادا کردند و من ندیدم در جایی که بزرگی که بر مبانی مطلع باشد در داستان سیدالشّهدا علیه السّلام مثل ایشان قلم بزند و توضیح و تبیین مطلب کند.

حتّی وقتی که ایشان آن کتاب روح مجرّد را نوشتند به من فرمودند که این کتاب را شما مطالعه کن و ببین چه به نظرت می‌آید؟ چه به نظرت می‌آید؟ ناگفته نماند که آن کسالت قلبی درست بعد از نوشت این کتاب عارض شد یعنی نیم ساعت بعد از این که این کتاب را نوشتند و آمدند به اندرونی و به والده با یک حالت بهجت و شعیفی که ایشان می‌گویند من کمتر دیدم از ایشان در طول زندگی که این شعف و خوشحالی و انبساط از ایشان مشاهده شود، با یک شعف زائد الوصفی به والده

ما فرمودند که البشارة، البشارة که آن چه را که در نظر داشتم راجع به آقای حدّاد انجام دادم، و این نشان می‌دهد که نسبت به این روح مجرّد ایشان عنایت خاصی داشتند که با این وصف ایشان بیان کردند این قضیه را. و من تحقیقاً می‌توانم عرض کنم آن کسالت قلبی ایشان که باعث شد که دو هفته در بیمارستان بستری شوند و همان آنوریسیم قلبی پیدا کردند و آنورت و پارگی آنورت، این یک ارتباط تنگاتنگی داشته با نوشتن این کتاب و پاداش این نوشتن این کتاب این عارضه بود که برای ایشان پیدا شد، اهل معنا خوب متوجّه می‌شوند که من چه می‌خواهم عرض کنم! البته خود ایشان هم در اواخر حیاتشان به این عرض بنده یک اشاره گذرا کردند.

در این کتاب وقتی که من مطالعه کردم این کتاب را، به داستان عاشورا که رسیدم و مسئله حضرت حدّاد و کیفیت نظر ایشان و دیدگاه ایشان نسبت به سیدالشّهدا خیلی عجیب، من مبهتج شدم و دیدم که با آن چه که خودم از ایشان مشاهده می‌کردم کاملاً منطبق است چون بنده دو محرّم را در خدمت مرحوم حدّاد بودم که یکی در سنین سیزده، چهارده سالگی بود و یکی هم در سن هفده سالگی که پس از مراجعت از حج بیت الله الحرام بود که به اتفاق مرحوم آقا مشرف شدیم به عتبات و حدود یک ماهی در آن جا بودیم و پس از ایام عاشورا به ایران مراجعت کردیم. خیلی قضیه مرحوم حدّاد در این دهه عاشورا، هر دهه‌ای قضیه قابل تأملی بود و هر کسی که حالات ایشان را پیگیری می‌کرد از اوّل محرّم دقیقاً متوجّه می‌شد که ایشان همراه با قافله

کربلا روزها را یکی پس از دیگری می‌گذرانند: روز اوّل محرّم، روز دوّم، مسائلی که اتفاق افتاد برای سیدالشّهدا، ورودشان در کربلا و نزول آن حضرت و برخورد آن حضرت با لشگر کفر و جریانی که در روز سوّم اتفاق افتاد، و روز چهارم و همین طور من احساس می‌کردم و این احساس را در آن موقع به کسی نمی‌گفتم ولی بعدها به مرحوم آقا عرض کردم یک همچین چیزی، ایشان تبسمی کردند و هیچ نگفتند. من احساس می‌کردم که ایشان مثلاً در این روز پنجم و ششم با خود آن حضرت در جریان عاشورا متحد هست و اتحاد دارد.

و البته هر روز به یکی از افرادی که در صبح در بین الطلوعین، به افرادی که بود دستور می‌دادند که زیارت عاشورا بخوانند و خوانده می‌شد و بعد هم دو رکعت نماز می‌خواندیم و بعد تمام می‌شد؛ و افرادی که بودند هر کسی می‌رفت و به کار خودش می‌رسید. تا این که در روز عاشورا دیگر عجیب بود حالات ایشان، خیلی عجیب بود برافروختگی به نهایت رسیده بود و درست یادم است که در روز عاشورا به ما امر می‌کردند بلند شوید و بروید و در دسته‌جات شرکت کنید. ایشان به ما امر می‌کردند و ما می‌رفتیم، می‌رفتیم حالا یا با هم بودیم یا متفرّق می‌شدیم و آن جمعیت و دسته‌جاتی که می‌آمد دیگر هر کسی در یک جا مخصوصاً می‌فرمودند که در ظهر روز عاشورا بروید و این دسته را گروهی را که از طویریج می‌آیند و هروله کنان چهار فرسخ راه را طی می‌کنند و می‌آیند، بروید در آن دسته شرکت کنید! و می‌فرمودند این مسئله را که سیدالشّهدا علیه‌السّلام یک عنایت خاصی به این دسته طویریج دارد و یک کوزه آبی در دست حضرت هست در ظهر روز عاشورا و این را مخصوص افرادی که در دسته طویریج هستند حضرت قرار داده است. این کلمات خب کلمات من و امثال من نیست. کلمات بزرگانی است که آنها حسابشان از حسابها جدا است و نسبت به این مسئله خب ما باید فکر کنیم و تأمل کنیم که اینها در چه حال و هوایی بودند!

وقتی که این روح مجرد را بنده مطالعه کردن و آن چه را که راجع به مرحوم حدّاد ایشان نوشته بودند که حالت بهجت عجیبی برای ایشان حاصل می‌شد مخصوصاً در روز عاشورا، و از شدت آن حالت بهجت اشک از چشمان ایشان مانند ناودان می‌آمد و کسی نمی‌توانست با ایشان تکلم کند و صحبت کند و ایشان مجال نمی‌دادند کسی با...! این چه بهجتی هست، آیا خنده است!!؟

این کسانی که اعتراض می‌کنند و از روی نادانی بر این مطالب خرده می‌گیرند باید از آنها سؤال کرد که آیا منظور مرحوم آقا رضوان الله علیه که حالت بهجت عجیب به ایشان دست می‌داد و دانه های اشک همین طور، از این خنده است که خب خنده که آدم اشکش نمی‌آید! حالا بعضی از

خنده ها است که آدم یعنی ایشان می خندیدند، شاد بودند همان طوری که ما شاد هستیم، خوشحال شدیم، خوب شد که این قضیه انجام شد، خیلی خوب شد! این طور بوده؟ خب مسئله این طور نبوده و این اتهام و تهمت است. این حالت بهجت چیست و آیا حتما حالت بهجت توأم با اظهار شادی کردن باشد؟! کف زدن باشد و اظهار خوشحالی کردن باشد یا این که بهجت به معنای انبساط نفس و انبساط قلب و احساس لذتی است که آن لذت با هزار و هزارها

مظاهر لذت نمی‌تواند به دست بیاید، به دست بیاید! وقتی که انسان از یک چیزی لذت می‌برد؟ خب از چه لذت می‌برد؟ باید یک مظهري داشته باشد دیگر! یا فرض کنید که انسان آن چنان تشنه است که سر از پا نمی‌شناسد برای رسیدن به آب و وقتی که به یک آب خنکی که درون پارچ ریختند و یخ هم در آن ریختند و جلوی آن گذاشتند و انسان همین طور خود را می‌اندازد بر روی او، آن احساس لذتی که برای او پیدا می‌شود، یا این که غذایی می‌خورد، یا این که لذات دیگری که در این دنیا هستند و مردم به آن لذات مشغول هستند و متمتع هستند. آن لذت و شغف و انبساطی که برای این افراد در این گونه موارد می‌شود از این قبیل است و از این قسم است که خب این که ما می‌دیدیم این جور نبود، از این قسم نبود، خب این اتهام است، این اتهام است.

من در آن موقع به این مسئله متفطن شدم که ایشان در روز عاشورا دارد در زیر پر سیدالشهدا دارد صعود می‌کند. آن صعودش را به همان عوالمی که سیدالشهدا بود، آن صعود برای او حالی به وجود می‌آورد که دیگر کسی نمی‌توانست با ایشان حرف بزند، کسی نمی‌توانست با ایشان تکلم کند، کسی نمی‌توانست، یعنی احساس بنده این بود که سیدالشهدا در آن روز همان طوری که خیلی‌ها را می‌بردند از اصحابشان را، از افرادی که همراه ایشان بودند، اینها سیر می‌دادند و زیر پر خودشان می‌گرفتند و می‌بردند آن جایی که لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر در عالمی می‌بردند که نه به گوششان رسیده بود و نه به مخیله آنها خطور کرده بود و اگر تا روز قیامت ما بنشینیم و بخواهیم گوشه‌ای از آن مطالب را تصور کنیم ما تلاش بیهوده کرده‌ایم و به آن جا نخواهیم رسید!!
حلوی تبتانی تا نخوری ندانی!

آن حالت ارتقاء و رقاء را من احساس می‌کردم که یک همچنین قضیه‌ای اتفاق دارد می‌افتد یک همچنین مسئله‌ای دارد اتفاق می‌افتد و آن لذت، لذتی بود که اشک از چشمان ایشان همین طور مثل ناودان جاری می‌کرد، درست؟!

این مسئله، خب ما وقتی که این مطلب را خواندیم از کتاب روح مجرد، وقتی که این کتاب چاپ شد دیدیم آن صفحه بعد نبود، صفحه بعد از این مطلبی که ایشان نوشته بودند من نخواندم این مطلب را که به نحوی مسئله توجیه و یک قدری مطلب قابل پذیرش تر شده بود در آن صفحه بعد. رفتم خدمت ایشان، مرحوم آقا، و گفتم: آقا این مطلبی را که این جا هست آن موقع من مطالعه می‌کردم نبود. ایشان یک خنده ای کردند و فرمودند: بله، آن موقع این نبود. با ما تماس گرفته شد و گفته شد که این مطالب برای افراد قابل هضم نیست، یک شخصی تماس گرفت و ممکن است نسبت به این مسئله افراد

دچار بعضی از تصوّراتی بشوند که حالا فرض کنید که ایشان از این قضیه کربلا اصلاً ناراحت نشده، طوری نشده، باکیش نیست و به عنوان یک مسئله عادی این قضیه به اصطلاح تلقّی شود و اینها، ما آمدیم و به خاطر این نکته مسائل را اضافاتی به آن کردیم و یک مطالبی آوردیم تا این که آن کسانی که شاید نتوانند آن مطالب قبل را هضم کنند، آن مطالب بعد بتواند جبران کند. امّا قضیه همان است، مسئله همان است که ما در آن صفحات مطالب را روشن کردیم.

و واقعاً در این جا باید گفت که مولانا رحمت الله علیه حقّ مطلب را ادا کرده و آن مطالب را به صورت شعر درآورده و آن حالات را به صورت شعر درآورده است که اصلاً قضیه کربلا قضیه مصیبت نیست.

قضیه کربلا قضیه نوحه و گریه و زاری نیست، قضیه کربلا قضیه غم و اندوه و حزن نیست! شما خبر دارید چه اتفاقی افتاده، خبر دارید؟! چه مسائل انجام شده؟ خبر دارید خدا در این جا چه بذل و بخشش‌ها کرده، چه بذل و بخشش‌ها کرده؟! در این جا دیگر برای عالم وجود در عرصه کربلا خدا سنگ تمام گذاشته است در یک جمله. یعنی از اول خلقت عالم ظاهر را شما بگیرید تا ابدیت، خدا در روز عاشورا خدا سنگ تمام گذاشت!! این که عرض می‌کنم از پیش خودم نمی‌گویم، دیگر یکی از چیزهایی که شنیدیم امشب در خلقت آدم، در خلقت ابراهیم، در خلقت رسول الله در خلقت امیرالمؤمنین، در مسائل و جریاناتی که اتفاق افتاد و اینها، خدا در روز عاشورا به تمام معنی الکلمه تجلی اسماء کلیه و صفات کلیه‌اش ظهور پیدا کرد در حضرت. این قضیه قضیه‌ای است که باید بخوایم، باید بخوایم از خدا، باید از خود امام حسین بخوایم که خلاصه تا حدودی به ما نشان بدهد که ما کجا می‌توانیم به آن مغزای قضیه برسیم، لااقل همین یک گوشه که بتواند نشان بدهد.

لذا مرحوم حداد رضوان الله علیه همیشه به کسانی که به کربلا می‌آمدند و به زیارت سیدالشهدا و خدمت ایشان مشرف می‌شدند، می‌فرمودند: "از خدا امام حسین را بخواهید و از امام حسین خدا را بخواهید!" این کلام خیلی کلام عجیبی است! از خدا امام حسین را بخواهید! بله، خلاصه دیگر چه عرض کنم! ما فقط نقل قول می‌کنیم، بقیه به عهده شما که بهتر از ما می‌توانید به این مسائل برسید. ما فقط مطالب را نقل می‌کنیم حالا دیگر انشاءالله در مطلب اشتباه نکرده باشیم.

خلاصه قضیه سیدالشهدا قضیه عجیبی است و تالی هم ندارد یعنی مانند ندارد! در قضیه عاشورا نظیری وجود ندارد، عاشورای کجا، عاشورای کجا، عاشورای کجا؟! حالا متوجه شدید که چقدر مرحوم آقا نسبت به تعبیراتی که آورده می‌شد حساسیت نشان می‌دادند، کی امام حسین را شناخته؟! چه کسی؟ چه کسی شناخته است!!

ای حسین اگر تو یک علی اکبر داشتی، ما هزاران علی اکبر دادیم! ای حسین اگر تو یک حبیب بن مظاهر داشتی، ما هزاران حبیب بن مظاهر دادیم، بله، بالاخره حالا ما نمی‌گوییم که خدای نکرده، خدای نکرده این مطالب از روی عمد بوده و هست، از روی جهل بوده و هست، از روی نادانی بوده و هست و برای همه طلب مغفرت می‌کنیم و طلب رحمت می‌کنیم و طلب فهم می‌کنیم. از همه چیز بهتر، فهم. چرا انسان بخواهد خدایا فهم‌ها را بالا ببرد. فهم همه را بالا ببرد. مگر ما این فهم از کجا آوردیم؟! تا این بزرگان نبودند مگر ما می‌توانستیم به این مطالب برسیم؟! پس چرا بخوایم فخر بفروشیم؟! باید همین را بخوایم برای دیگران. خدا به همه فخر بدهد، خدا به همه ادراک بدهد، مگر

از کیسه خدا کم می شود؟! مگر از دریای وجود خدا کم می آید؟ خشک می شود؟ نه.
لذا در مسئله امام حسین علیه السلام خیلی باید دقت کرد، خیلی باید تأمل کرد و به این راحتی
نباید گذشت. در جریان سیدالشهدا علیه السلام مطلب خیلی جای صحبت دارد.

اولاً سیدالشهدا علیه‌السلام چه شاکله ای داشته و چه خصوصیتی داشته؟ و امتیاز سیدالشهدا با امام مجتبی علیه‌السلام چه بوده است؟ چه بوده؟ که در این قضیه خب مطالب مختلفی نقل می‌شود و آراء مختلفی مطرح می‌شود.

آن موضوعی که باید روی آن موضوع بیش از همه توجه کرد و بنده اگر رفقا به خاطر داشته باشند این مسئله را بارها تذکر دادم و عرض کردم و همین طور در تألیفات و نوشتجاتم تصحیح کردم این است که اداره و تدبیر روز عاشورا به دست امام معصوم بوده است این نکته نکته‌ای است که ما باید تمام مطالبمان را در حول و حوش این قضیه قرار بدهیم! یعنی در روز عاشورا افرادی بودند در خیمه سیدالشهدا که تالی تلو معصوم بودند. پا به پای معصوم بودند حضرت علی اکبر سلام الله علیه تالی تلو معصوم بود! جملاتی که سیدالشهدا راجع به حضرت علی اکبر دارد، جملاتی است که تعبیر به امام می‌شود یعنی عجیب بوده قضیه اصلاً مسئله به این نحو بوده است. حضرت سیدالشهدا بلند شود بیاید بر سر حضرت علی اکبر و بفرماید علی الدنيا بعدک العفی بعداز تو خاک بر سر دنیا یعنی چه؟! یعنی با رفتن تو دیگر همه چیز تمام شده است دیگر بودن در دنیا معنا ندارد! این را به چه کسی می‌گویند؟ هان؟ ما هزاران علی اکبر داریم، به به !!!

یا این که فرض کنید که حضرت بلند شود برود سر بدن تگه، تگه شده برادر با آن وضعیتی که مشاهده می‌کند، یک امام، امام معصوم، امامی که تمام اراده و مشیت پروردگار به نفس ولایی او تقدیر پیدا می‌کند و نزول پیدا می‌کند، یعنی چه؟ یعنی کل عالم ملک و ملکوت، ما سوی الله دارد به اراده این امام، بلند شود بیاید سر بدن حضرت ابوالفضل و بفرماید که الان انکسر ظهری چه بوده قضیه؟ یعنی مسئله چه بوده که امام می‌فرماید: ان کسر ظهری الان دیگر آن پشت و پناهی که داشتم، دیگر ندارم! مسئله آسان نیست، یعنی چیز ساده‌ای نیست! نمی‌دانم همین سقای دشت کربلا ابوالفضل، سقای دست کربلا، خب سقا بودن درست است و همه چیز خب در جریان حضرت ابوالفضل با بذل جان توأم بوده، همه چیز ولی فقط همین قضیه سقای دشت کربلا ابوالفضل چه بوده قضیه؟ چه مرتبه‌ای داشته حضرت ابوالفضل که بیاید امام معصوم بگوید الان انکسر ظهری و قلت حیلتي؟! الان دیگر پشتم شکست و دیگر امیدم تمام شد، امید دیگر ندارم، امید به زندگی دیگر ندارم، امید به ادامه حیات دیگر ندارم.

آن از حضرت علی اکبر این از حضرت ابوالفضل، آن از حبیب، از حبیب، حبیب بن مظاهر می‌دانید که بود؟! حبیب بن مظاهر کسی است که مرحوم آقا رضوان الله علیه می‌فرمودند: وقتی که حبیب به روی زمین افتاد، چون آمد جلوی حضرت ایستاد برای نماز، آمد ایستاد، حبیب جنگ نکرد،

آمد ایستاد جلوی تیرهایی که می آمد، جلوی تیرها ایستاد.

ایشان می فرمودند: وقتی که حبیب به روی زمین افتاد، امام حسین در خودش احساس سستی دیگر کرد. احساس ضعف، نه ضعف بدنی، نه! انگار آدم خلاصه از دست داده باشد، از دست داده باشد آن افراد و مهره‌هایی را که روی آن حساب می کند! حبیب این بوده. قضیه حبیب قضیه عادی نبوده! هزاران حبیب ما دادیم، بله؟!!!

عابس بن شیبب شاکری که بود؟! عابس بن شیبب شاکری کسی بود که وقتی رفت به سمت

لشگر، در

حالی بود عابس که در همان حال که تیر را از پای امیرالمؤمنین کشیدند و نفهمید، عابس در آن حال بود. یعنی تیر می‌خورد نمی‌فهمید، اصلاً نمی‌فهمید. شمشیر می‌خورد نمی‌فهمید! که این یک مرتبه از فناء است که نفس به طور کلی، قطع علاقه می‌کند! و پهلوان عجیبی بود، کسی نمی‌توانست جلوی او بیاید. به تعبیر مرحوم آقا، عابس در آن لحظه فانی بوده است، که آن عبارتی را که ظاهراً از امام صادق علیه‌السلام است، بله، مثل این که از امام صادق است که لایمسون إلم الحديد اینها درد آهن را حس نمی‌کردند. این مربوط به بعضی نه همه، بعضی که عابس بن شیب شاکلی از اینها بود. مسئله این بوده است! کدام یک از اینها پیدا می‌شوند که ما بیایم برای قضیه عاشورا ثانی فرض کنیم، ثالث فرض کنیم، رابع فرض کنیم، همه جا را عاشورا کنیم، همه جا را تاسوعا کنیم؟! این افراد را الان به من نشان بدهید، نشان بدهید، نمی‌گویم اینها، یک دهم ایشان را به من نشان بدهید، یک صدم این را نشان بدهید، بالاخره نشان بدهیم! خب بیایم ببینیم دیگر! ما هم آدم هستیم، ما هم می‌فهمیم، می‌رویم حرف می‌زنیم، می‌رویم صحبت می‌کنیم، می‌رویم محک می‌زنیم، و محک می‌زنیم ببینیم خب بالاخره قضیه چیست؟ مسئله چیست؟ اینها چه کسانی بودند؟! می‌دانید اینها چه کسانی بودند؟!

اینها کسانی بودند که نشسته بودیم در خدمت مرحوم حداد، در روز هشتم یا هفتم محرّم خدا، رحمت کند پدر بزرگ ما را، مرحوم حاج آقا معین شیرازی، ایشان هم، بله، ببخشید قبل از محرّم بود این قضیه، چند روز قبل از محرّم بود و ایشان هم آن جا مشرف بودند، و قبل از محرّم ایشان مراجعت کردند، بعد از صبحانه نشسته بودیم آن جا در منزل آقا مرحوم حاج آقا معین، جدّ مادری ما رحمة‌الله علیه ایشان رو کردند به آقای حداد و گفتند که آقا این فقره‌ای که در زیارت اصحاب سیدالشهدا علیه‌السلام هست این چه جور می‌شود؟! هست این قضیه، چه طور می‌شود؟

کدام فقره؟ در زیارت اصحاب سیدالشهدا علیه‌السلام مگر ما نمی‌خوانیم بآبی اتم و امی می‌دانید این عبارت یعنی چه؟! پدر و مادر من فدای شما باد! این را چه کسی گفته؟! این را امام زمان علیه‌السلام گفته است. می‌خوانیم دیگر! در آنجا اگر خداوند توفیق بدهد، وقتی که از زیارت سیدالشهدا و اینها فراغت می‌کنیم باید بیایم در مقابل السلام علیکم یا اولیاء الله و احبائه، السلام علیکم یا اصفیاء الله و اودائه همین طور تا می‌آید پایین این زیارت زیارتی است که امام صادق علیه‌السلام فرمودند! و امام زمان می‌آید و این زیارت را می‌خواند شکی در این مسئله نیست امام زمان می‌آید و می‌فرماید به بآبی اتم و امی خب مرحوم حاج آقا معین رو کردند به آقای حداد گفتند: آخر چگونه امام علیه‌السلام بلند می‌شوند و می‌آیند و در مقابل این اصحاب و این عبارت را می‌گویند خب این چیز عجیبی است

خیلی عجیب است! برای ما هم عجیب است که من الان خدمت شما به اصطلاح این مسئله را عرض کردم! برای همه یک همچنین شگفتی طبعاً پیدا می شود.
می دانید مرحوم حدّاد چه جواب دادند؟! اینها معرفت دارند به مسائل و قضایا. اینها معرفت دارند.

فرمودند مگر شما بین اصحاب و بین سیدالشّهدا جدایی می بینید و فرق می بینید و بینویت و افتراق مگر می بینید تا این که امام علیه السّلام بیاید حساب آنها را از امام حسین جدا کند! یک وحدت وجود دارد و

یک مفهوم حقیقت واحد در آن جا حاکم است و آن امام حسین است و بس. آن امام حسین، امام حسین است در مزار حبیب بن مظاهر. آن امام حسین، امام حسین است در مزار حضرت علی اکبر که پایین پا دفن است! آن امام حسین، امام حسین است در این (این عبارتهای ایشان است) در آن جایگاهی، که جایگاه همه اصحاب سیدالشهدا علیه السلام همه در آن جا دفن هستند. ببینید! این را می گویند کسی که امام را شناخته است. این را می گویند کسی که ... حالا ما چه؟ می گوئیم امام حسین یک طرف، اینها هم یک طرف دیگر، ما حالا شد، شد زیارت کردیم آن نه!!

و هر وقت، هر وقت مرحوم حدّاد به زیارت سیدالشهدا علیه السلام مشرف می شد، می آمد در مقابل اصحاب و همین عبارت را به ابی انتم و امی را می فرمود! عین همین، هر وقت، و بعد سر مزار حضرت حبیب بن مظاهر می رفت. منتهی از نقطه نظر سعه و جودی خود آنها، چون خود آنها هم دارای مراتب و جودی هستند و دارای سعه و جودی هستند. مرحوم حدّاد می فرمودند، من این جمله را غیر از مقام حضرت حبیب از مرحوم حدّاد از کسی دیگر نشنیدم. یعنی راجع به هیچ کس از افراد نشنیدم مشابه این مطلب را که ایشان راجع به قبر بزرگان، و اولیای خدا این مطلب را بگویند! فرمودند: هر وقت می روم سر قبر مزار حبیب بن مظاهر، چنان مرا می گیرد که نمی توانم حرکت کنم! نمی توانم تا چند لحظه، حالا آن چنان مرا می گیرد که نمی توانم از جای خود حرکت کنم یک همچنین تعبیری! حالا آن از جای خود حرکت می کنم شاید با یک تعبیر دیگری بود ولی آن چنان مرا می گیرد که دیگر با تمام، یعنی منظور ایشان بود که با تمام شراشر و جود متوجّه او می شوم! این کلامی که ایشان با آن خصوصیتی که ما از ایشان سراغ داریم چیز کمی نیست. درست؟! حالا چند تا حبیب ما داریم این جوری؟! ده هزار تا، بیست هزار تا؟ صد هزار تا؟ چند تا داریم؟! یک قدری بیشتر باید فکر کنیم! یک قدری بیشتر باید تأمل کنیم. یک خرده باید به خود بیاییم و مطالب را سهل نگیریم، آسان نگیریم.

در قضیه سیدالشهدا علیه السلام مطالب مختلف گفته شده است. بعضی گفتند که اصلاً امام حسین علیه السلام داعیه ای نداشته، قضیه عاشورا قضیه ای است که خود به خود پیش آمده و حضرت هیچ داعیه نداشته و حتی بعضی از منبری ها در زمانهای سابق می شنیدم که آنها می گفتند: اصلاً امام حسین در واقع از مدینه فرار کرد. یعنی با این عبارت: فرار کرد. و این عبارتی که حضرت در هنگام خروج از مدینه این آیه را که قرائت کردند که **فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ**

الظَّالِمِينَ^۱ این را هم دلیل بر این می‌گیرند که حضرت دنبالش بودند دنبال حضرت بودند و دید اگر بخواهد در مدینه باشد، این بالاخره حکومت یزید کار خودش را می‌کند و لذا آمد بیرون و رفت به سمت مکه، در مکه هم وقتی که شنید حضرت می‌خواهند ایشان را اغتیال کنند، ترور کنند، آن احرام را تبدیل به عمره مفرده کردند، آن احرام حج را و حرکت کردند و کم کم آن قضایای کربلا پیش آمد. خب این مطلب غلط است و صحیح نیست با آن چه را که حضرت می‌فرمودند و در سخنانشان و خطبه‌هایشان:

أَنِّي لَمْ أَخْرَجْ أَشْرَاءَ وَلَا بَطْرًا وَلَا مَفْسَدًا وَلَا ظَالِمًا وَأِنَّمَا خَرَجْتُ لَطَلِبِ الْإِصْلَاحِ فِي

أَمِي جَدِي وَ

^۱سوره القصص (۲۸) آیه ۲۱

سایر آن عباراتی که داشتند، وصیتی که به محمد بن حنفیه کردند، سفیر خود را، حضرت مسلم بن عقیل را به کوفه فرستادند، خب کسی که بخواهد فرار کند که سفیر نمی فرستد و مردم را دعوت به جهاد نمی کند! خب اینها مطالب خلاف است و صحیح نیست. این مسائل، اینها مطالب، مطالب

من در همین احوال حضرت مسلم بن عقیل، در همین سفر اخیری که خداوند توفیق داد تشرّف پیدا کردیم، من راجع به ایشان فکر می کردم، راجع به حضرت مسلم بن عقیل خیلی عجیب بود برای من، خیلی عجیب! ببینید این که مرحوم آقا بارها می فرمودند: کسی که متّصل به امام علیه السلام باشد و متّصل به ولایت باشد، امور او توسط آن منبع و سرچشمه به او القاء می شود. شما کارهای حضرت مسلم بن عقیل را نگاه کنید، نگاه کنید، تصرفاتش را نگاه کنید، صحبت هایی که می کند نگاه کنید تأمل کنید، آخر این قضیه عاشورا هر خط آن باید برای ما درس باشد! این قدر در سرمان و سینه نزنیم گریه و زاری کنیم، بنشینیم راجع به این مطالبی که اتفاق افتاده یک قدری فکر کنیم، امام حسین شهید نشد که ما هی در سرمان بزنیم و گریه کنیم! امام حسین شهید شد که یک خرده مغزمان را به کار بیاندازیم! برای این شهید شد!

این حضرت مسلم بن عقیل وقتی که هانی بن عروه به او پیغام داد که بیا، من ابن زیاد را دعوت می کنم، خودم را به بیماری می زنم، او که می آید برای عیادت من، در همان جا کار را تمام کن و دیگر پرونده او را ببند. حضرت مسلم می آید در پشت پستو قایم می ایستد و می نشیند، البته ابن زیاد آدم شجاعی بود، ابن زیاد آدم جنگجو و شجاعی بود و یک غلامی داشت بسیار تنومند مثل یک شتر بود! غلام ابن زیاد، ولی از آن طرف حضرت مسلم بن عقیل، کسی در مقابل او نمی توانست دوام بیاورد. محمد بن اشعث پیغام میدهد به ابن زیاد: تو خیال می کنی مرا به جنگ یک بقال فرستادی تو چه؟! کمک بفرست تا من محاصره کنم. و بالاخره با کلک و تقلب بر حضرت موسی بن عقیل پیروز شدند، و چاه کردند و روی آن را پوشاندند و این در همین حال گریز و اینها یک مرتبه حضرت افتاد در آن جا، و این جوری کسی نمی توانست بگیرد. می گفت: خیال کردی تو من را به جنگ بقالی از بقال های کوفه فرستادی! حضرت مسلم بن عقیل، توجه کنیم ها! می آید در پشت پستو می ایستد و می داند، نه تنها حضرت مسلم می داند همه می دانند، ما هم می دانیم، یک نوجوان چهارده ساله و پانزده ساله هم می داند که اگر این فرصت از بین برود، دیگر این مانندش دیگر پیدا نخواهد شد! و باید این فرصت را مغتنم بشمارد و کار ابن زیاد را تمام کند در وقتی که راحت سه تا، یکی خوابیده: هانی بن

عروه و آن دو تا هم نشسته‌اند، نه اسلحه با ایشان است! یک مرتبه می‌آید و گردن هر دو را می‌زند، دو نفری که آن دو نفر دشمن جانی و معاند و کافر به اهل بیت و کار را تمام کند و مسئله را برگرداند و سیدالشهدا قضیه او تغییر پیدا کند. درست؟!

یعنی ما الآن که داریم به این مسئله فکر می‌کنیم، ما قطعاً می‌گوییم مسئله این است، خب حضرت مسلم که در آن موقع بوده یک همچین فکری نمی‌کرد؟! اوضاع را این طور نمی‌دید، هان؟! این جا جاهایی است که ما باید فکر کنیم! کشتن معاند و دشمن امام علیه‌السلام مگر واجب نیست؟ هان؟ ما اگر در آن موقع بودیم و

می دانستیم که این آقای عبیدالله بن زیاد، این آمده و دارد فتنه می کند و افراد دارند به کمک می آیند و همه را به دور خودش جمع کرده بود و گرفته بود دیگر، گرفته بود. کوفه را گرفته بود! این نمی رود سراغ امام حسین؟! خب این معلوم بود، روشن بود! ما اگر بودیم چه می کردیم؟! هر جا گیرش می آوردیم تمام می کردیم کار او را، یک چیز واضحی است. مگر واجب نیست؟! بله واجب است. به حسب ظاهر واجب است! درست؟

حضرت مسلم مگر سیدالشهدا را دوست ندارد؟ آن که تمام وجودش فانی در سیدالشهدا است. درست؟! این هم که مسلم است. قطعاً هم می داند که مسئله تغییر پیدا کرده. سرنوشت عوض شده و ورق برگشته، تغییر پیدا کرده است و روزگار به ضرر او دارد جریان پیدا می کند. این هم می دانسته، در این مسئله هم شک نداشته است. چرا؟ حضرت مسلم دست به این اقدام نزد؟ چرا؟ اینها همه دو دوتا چهار تا. همه مسائل روشن، چرا دست به این اقدام نزد؟ اگر ما بودیم چه می کردیم؟! کار را تمام می کردیم! ولی می دانید او چرا این کار را نکرد و فرقتش با ما چیست؟ فرقتش فقط همین است که آن سفیر و نماینده امام حسین است و ما نماینده خودمان هستیم! و ما سفارت نفس خودمان را داریم نه سفارت امام حسین را! آن با خودش این فکر را می کند: اگر من این کار را انجام بدهم مردم نمی گویند این کار، کار ناجوانمردانه ای انجام شده است! بدون اطلاع او آمدی تو این کار را کردی؟! حالا برای امامت کردی ای هر کسی دیگر کردی؟ این کاری که انجام دادی؟ اگر من این عمل را به امام عرضه می کند، او مرا تحسین می کند یا مرا انتقاد می کند؟ چرا انجام دادی؟ آن که هنوز کاری نکرده است، آن که دست به شمشیر نبرده است. آن که هنوز لشکر نفرستاده! علاوه بر آن نشسته در خانه، با آرامش نشسته به خیال این که مهمان را این گونه پذیرایی می کنند؟ بله، می خواستی می کشیدی در خیابان، فلان فلان شده تو داری چه کار می کنی؟ خیلی خب، تو که حالا داری این را می گویی بگذار من هم بروم شمشیرم را بردارم! بسم الله. این جا جای این حرفها امام حسین چه می کرد؟! او را نقد می کرد، نه این که او را تحسین کند! چه کسی این مطلب را انداخت در سر مسلم بن عقیل؟ کی انداخت؟ امام حسین انداخت! چرا؟! این نایب او است، نایب نباید خلاف کند، خلاف کند به پای من و او هم می نویسند، به پای اربابش می نویسند، به پای ارباب و صاحب و مالکش می نویسند، اگر خلاف کند. همان کاری را که امام حسین انجام می دهد، همان کاری را که با حرین یزید ریاحی کرد، خب چه کرد؟ گفتند: آقا ما با یک ساعت الآن کلک را می کنیم، و اینها آمدند و تشنه هستند، بسیار خب، قبل از این که اولاً اگر اینها را آب ندهیم، اینها خودشان یک ساعت بعد می میرند! این که یک. حضرت فرمود که

چرا آب ندهیم؟! چرا آب ندهیم؟! این‌ها آمدند به مقابله ما و جلوی ما را بگیرند، هنوز مسئله‌ای انجام نشده، بر اساس قانون انسانیت و قانون شفقت و قانون برادری و قانون هم‌نوعی اینها بنده خدا هستند! خطاکار هستند، باشند! چرا ما خطا کنیم؟! ببینید. در حالی که همه می‌گویند وقت را مغتنم بشمار، تمام کن، کار را تمام کن، سرنوشت را تغییر بده! مغتنم بشمار کار را، امام حسین می‌فرماید: اغتنام در ما نیست. پیاده کردن ارزشها مقصد ما است. حالا رفقا دیگر مطلب را گرفتند.

سیدالشهدا می‌فرماید: ما می‌خواهیم نظامی پیاده کنیم که در آن نظام، ارزشها در آن نظام ارائه پیدا کند و لکن لئری المعالم من دینک معالم دینت را در این نظام ببینی. در این نظام، ترور بیایم انجام بدهم؟! این شد

ارزش؟! نه! من به حرّ آب می دهم، به لشگریان او آب می دهم تا این که تا قیام قیامت و بعد از قیامت، تا خدا خدایی می کند، ارزش به عنوان ارزش همیشه محفوظ باشد. راستی و درستی همیشه محفوظ باشد! هیچ وقت استثنا نخورد. صفا همیشه در آن رتبه خودش باقی باشد! این طور نباشد امروز استثنا بزینم، فردا دوباره برگردیم! این که صفا نیست، تقلّب است، کلک است، دروغ همیشه زشتی خودش را با خود داشته باشد! استثنا نخورد. امروز نه فردا بله، و همین طور و همین طور. این رمز پایداری عاشورا است.

این پیام عاشورا را ما باید به ملتها برسانیم! نه این که امام حسین را کشتند! کشتند که کشتند! ۱۴۰۰ سال پیش، مگر همه نمی کشند؟! این همه کشته شدند، این همه مردند! حالا یکی با وبا مرده، یکی با تیفوس مرده، یکی با نمی دانه فرض کنید دیفتری مرده، هر کی بالاخره باید یک جوری از دنیا برود دیگر. یکی هم با شمشیر از دنیا می رود! حالا بزینم در سرمان، امام حسین را با شمشیر زدند! این گریه دارد؟ خب گریه دارد! یا این که نه، بیایم نگاه کنیم و فکر کنیم و ببینیم که این امام حسین برای چه کشته شد؟ برای چه؟ می توانست نماینده او این زیاد را ترور کند و او کشته نشود، هان؟ می توانست؟ نه. پس کشته شد برای این که ترور نباشد!

ببینید خیلی راحت می توانیم قضایا را در کنار هم قرار بدهیم. می توانست حر را آب ندهد و لشگریان او از تشنگی بيمرد و کشته نشود! می توانست. حر را آب داد. لشگر را آب داد و این قضیه منجر شد به آمدن این دو لشگر، لشگر سیدالشهدا و لشگر حر، و رسیدند به نینوا و در آن جا توقف کردند، و این قضایا پیش آمد. پس امام حسین علیه السلام کشته شد برای این که نامردی نداشته باشد، نامردی نداشته باشد. سوء استفاده از فرصت نکند! برای این که ارزشها را به ما بنمایاند:

بعثت لاتمم مکارم الاخلاق رسول خدا فرمودند که من مبعوث شدم که مکارم اخلاق یعنی مکرمت اخلاق، یعنی آن بالاترین درجه از اخلاق را بیایم به شما بیاموزم! آن را چه جوری بیاموزد؟! توسط فرزندش، امام حسین، توسط فرزندش باید بیاید بیاموزد! که وقتی یک جا گیر کردی، در معاملات، در ارتباطات، وقتی که دیدی حالا وقتش است که طرف مجبور است به حرفت گوش بدهد، حالا دیگر گرچه حق هم با تو است، توجه کنید یک وقتی حق با آدم نیست که او که اصلاً بحثی نیست دیگر! خب یک امر حرام است و فلان! نه، صحبت آن جایی است که حق با انسان است، حق با امام حسین است دیگر! آمدند، می خواهند بکشند دیگر! باید با یزید بیعت کند، خب یزید کیست که من بیایم با او بیعت کنم؟! این حرفها چیست؟ این خلافها چیست؟ غلط می کند هر کسی که فرض کنید

که ما را مجبور کند به این مطلب! حق با امام حسین است! در این شکی نیست! و اگر هم می‌کشد خب همه می‌گفتند: چه اشکال دارد؟! آن آمده به دفع سیدالشهدا و بیعت هم خب حرام است و حضرت هم نباید بیعت کند و دفعش کردند! خب چه بهتر! اگر بگذارند خودشان بمیرند نه اصلاً جنگی می‌شود و نه از این طرف هم کسی می‌میرد. بالاخره در جنگ هم چند نفر از این طرف هم باید چیز شوند دیگر از این طرف هم کشته می‌شوند دیگر. پس بنابراین خب همه یک همچین مسئله‌ای را، یک همچین نتایجی را به دست می‌آورند، ولی سیدالشهدا می‌فرماید که من خود را به کشتن دادم تا این که

آن ارزش سوء استفاده نکردن را به گوش ملتها برسانم! این مسئله است.

وقتی که یکی می‌آید تا شما می‌بینید که نه، حق با شماست اما حالا گیر کرده، حالا یقه او را می‌گیری، پس باید فلان کار را برای من انجام بدهی تا این که من این مشکل تو را حل کنم، در لشکر یزید هستی، صاف بی برو برگرد یا امام حسین داریم یا یزید داریم! نفر وسط نداریم. گرچه چیست؟ حق با شماست! باطل که اصلاً هیچی! صحبتش را هم نمی‌کنیم! این را چه کسی به ما یاد داده است؟ چه کسی یاد داده است؟ امام حسین یاد داده است! می‌گوید: من این کار را کردم، جانم را هم گذاشتم، خب بفرمایید دیگر! دو دو تا چهار تا، جانمان را گذاشتیم و و و و.

پس بنابراین در روز عاشورا علت این که عاشورا، عاشورا شد مال چیست؟ مال این است که مدیر روز عاشورا امام معصوم است. فقط همین!! آن کسی که عاشورا را دارد اداره می‌کند، مسائل را دارد پیاده می‌کند، از نفس عصمت آن مسائل نشأت می‌گیرد نه از نفس آلوده یا حتی نفس غیر آلوده ولی به آن مرتبه عصمت مطلقه نرسیده که امام باشد. باز چیست قضیه؟ فرق می‌کند. ولی وقتی که امام بیاید کار حضرت علی اکبر می‌شود چه؟ می‌شود نمره یک. حضرت ابوالفضل نمره یک. هانی نمره یک، مسلم بن عقیل همه نمره بیست بیست بیست. امام نباشد نمره‌ها می‌آید پایین تر، هفده، شانزده، افراد خوب ولی بالاخره حالا چهارده نمی‌گوییم، تجدید هم می‌آوردند، بعضی که تجدید و رفوزه هستند ولی بعضی هم می‌شوند منهای بی‌نهایت. سیدالشهدا می‌شود به اضافه بی‌نهایت، آن می‌شود منها. دیگر حالا بحث آن مسائل نیست. خب این معلوم است که قضیه غلط است.

بعضی هم از آن طرف همه چیز را از دیدگاه سیاسی می‌دانند، همه چیز، یعنی هر حرکت امام باید جنبه سیاسی داشته باشد، جنبه مبارزه داشته باشد و جنبه ظلم ستیزی داشته باشد. بر اساس همان تشخیص ظلم خود افراد و خب در این زمینه خب خیلی‌ها هستند، تمام حرکتهای امام علیه‌السلام را بر این اساس مقایسه می‌کنند و خیلی‌ها را نمی‌پذیرند و قبول نمی‌کنند. این هم چی؟ این هم غلط است. امام علیه‌السلام که امام است بر اساس آن تفکر امامت کار انجام می‌دهد. حالا گاهی از اوقات باید اقدام تند باشد، گاهی از اوقات باید اقدام کند باشد، گاهی از اوقات باید توقف باشد، توقف باشد. امام صادق علیه‌السلام در یک روز، روز آخر ماه رمضان بود. منصور دوانیقی حکم به روز فطر کرد، روز عید کرد، خب حاکم است، ظالم و زورگو، می‌زند و می‌کشد، هر کسی که بخواهد بر خلافش حکم کند چه کار می‌کند؟ اعدام است دیگر! قاضی هم که دیگر ماشاءالله به اندازه کافی هست و پرونده هم که بله، درست و فلان و اعدام! تمام شد و رفت. بر علیه زور، روز عید فطر اعلام می‌کند.

حضرت دعوت کرد، را حضرت بیاید این جا و امروز روز عید است. حضرت رفتند نشستند و خوردند. روز سی ام ماه رمضان امام صادق علیه السلام روزه خود را خوردند. تعجب هم ندارد! من می بینم رفقا تعجب می کنند، خوردند! آقا روزه واجب را خوردند دیگر! همین امام، همین امام. وقتی آمدند بیرون، همان طوری که ما تعجب کردیم، آنهایی که دور حضرت بودند آنها هم تعجب کردند. توقع داشتند حضرت درآید به آن منصور بگوید که نخیر امروز روز آخر ماه رمضان است، تو بیخود می کنی! تو غلط می کنی که یک همچین حرفی بزنی! مگر احکام را از

خانه عمه‌ات آوردی که حالا بخواهی کم و زیاد کنی! و فلان. امروز روز آخر است، به هر جا می‌خواهد برسد، برسد مسئله، به هر جا.

گفتند که یابن رسول الله شما روزه خوردی؟! شما که به ما گفتی امروز روز آخر ماه رمضان است. بله، گفتم امروز روز آخر است. پس چرا خوردی؟ حضرت فرمودند لأن افرّ یوما و اقضى یوما خیر من ان یضرب عنقی پس خدا تقیه را برای کی آورده است؟! اگر یک روز را افطار کنم و در قبالش روز دیگری را قضا کنم بهتر است از این که گردنم زده شود. خب وقتی منصور دارد گردن می‌زند و منتظر یک بهانه است از امام صادق تا این که خیال خودش را راحت کند از وجود امام معصوم، امام صادق باید چکار کند؟ باید بایستد بگوید بیا بزن الان هستند بعضی بعضی‌ها که می‌گویند عیب ندارد بیاید بزند، الان هستند بعضی که می‌گویند بله بزند چه اشکال دارد! خب خودت برو بزن اگر راست می‌گویی، اگر یک همچنین بودی تو، که بودی، از اول خب بزند، تا آخر سال را می‌خوردی فقط همان یک روز خاص. حالا امام صادق که می‌رسد نه باید بزند، باید روزه اش را، هستند، یک همچنین افکار نفهمی هم وجود دارد، درست؟!

حضرت می‌فرمایند که وظیفه ما اطاعت از دستور الهی است، هان! این کاری که امام صادق می‌کند آسان‌تر از کاری که سیدالشهدا دارد می‌کند نیست! مثل هم است. دارد یاد می‌دهد امام صادق که انسان باید مطیع باشد! خدا می‌گوید «من روز سی ام ماه رمضان را واجب کردم، روزه آن را واجب کردم، در کجا؟ در جایی که ضرری متوجه نفس یا متوجه عرض نباشد. در آن جایی که لطمه ای متوجه نفس است در آن جا شما روزه بخور! مثل این که مریض هستی.

بعضی هستند مقدس بازی درمی‌آورند. معده ایشان ناراحتی دارد، یا زنی هست این بچه دارد و به جنین او صدمه می‌رسد. من دلم نمی‌آید ماه رمضان را روزه‌اش را نگیرم! خب تو غلط می‌کنی! مگر دست تو است، دلم نمی‌آید یعنی چه؟ معده ات ناراحتی دارد باید روز هات را بخوری! خدا از تو این را خواسته. مگر تو از پیش خودت و خوب روزه را آوردی، مگر از پیش خودت آوردی؟! آخر اینها روزه می‌گیرند و من چطور می‌توانم و چطور می‌توانم؟! مگر از پیش خودت آوردی؟ باید آن چه را که دستور دادند باید طبق همان عمل کرد. نه جلو افتاد از اهل بیت و نه عقب افتاد! خدا برای ما یک عمری تعیین کرده است، یک وقتی تعیین کرده است، ما باید این وقت و این عمر را به اطاعت بگذرانیم، این است صحبت. نباید سر خود، از پیش خود کار انجام بدهیم. می‌گویند بکن، بکن. نکن، نکن. بایست، بایست. بنشین، بنشین. این آن پیام سیدالشهدا است در روز عاشورا. این است قضیه، ولیکن ما

می‌دیدیم که نه، اشتباه می‌کنند.

همین سیدالشهدا با آن روحیه که دارد، با آن نفس ابیه که دارد، با آن مناعتی که دارد، با آن حرّیتی که دارد، ده سال به معاویه چیزی نمی‌گوید و بر علیه معاویه اقدام نمی‌کند، با این که یک لحظه از حکومت معاویه راضی نیست و بر نمی‌تابد! ولی امام است، نمی‌تگوید که آن چه را که بین معاویه و بین برادرم بوده به من چه ربطی دارد؟! من که برادرم نیستم، آن در آن مقوع صلاح دیده و آمده این پیمان را امضا کرده، گرچه معاویه زیر

با گذاشته ولی ز مانه سپری شده است، الآن من امام هستم! الان مسائل به دست من است، من آن چه را که برادرم گفته من انجام نمی‌دهم و نسبت به تکلیف خودم قیام می‌کنم! حضرت این را نمی‌گوید، چه می‌فرماید؟ می‌فرماید: آن چه را که برادرم به عنوان امام معصوم متعهد و ملتزم شده است من هم چون امام معصوم هستم باید متعهد بشوم. این پیام امام حسین است، چون من هم امام معصوم هستم دیگر، من هم امام معصوم هستم.

امام مجتبیٰ نفرمود تا وقتی که زنده هستم عهدنامه این بود! تا وقتی که معاویه زنده است. الآن هم معاویه زنده است. الآن هم معاویه زنده است. اگر می‌فرمود تا وقتی که من زنده هستم خب، بسیار خب، حضرت می‌فرمود خب الآن برادر من شهید شده و از دنیا رفته است، حکم به من رسیده است و ولایت به من رسیده است، و من بر طبق تشخیص خودم بر علیه دستگاه جائزه قیام می‌کنم! خب یک مطلبی است، چون امام مجتبیٰ علیه‌السلام این مسئله را منوط کرده است به حیات معاویه، معاویه هم الآن زنده است! امام حسین دیگر نمی‌تواند صحبت کند چون آن عهدنامه را امام معصوم امضا کرده است، امام معصوم متعهد شده است و ملتزم شده است، امام معصوم. وقتی معاو. به به درک واصل می‌شد، دیگر آن تعهد هم طبعاً از بین می‌رود. طبق تعهد خود معاویه حکومت و خلافت بایستی که به آن جایگاه اصلی خودش برگردد. می‌آید در آن جا کلک می‌زند، حقّه بازی می‌کند، چه می‌کند! یزید فرزندش را می‌آورد. این جا امام حسین می‌آید می‌ایستد، نه، ما این را نداشتیم و هر جا می‌خواهد برسد مطلب، به آن جا برسد، درست؟!!

من در همان موقع سابق یادم است، در بعد از انقلاب، وقتی که عاشورا شده بود و دیدم که بعضی از این افراد مثلاً می‌گویند که بیایید تظاهرات کنید و تظاهرات کنید و همه بیایید در خیابانها و مرد بیاید، زن بیاید و صحبتشان این بود، می‌گفتند: ما نمی‌گوییم که عزاداری نکنید، عزاداری کنید ولی با تجمع و تظاهرات باشد، این چیست؟ این همین مسائل را از دیدگاه سیاسی نگاه کردن است، همین، یعنی آن چه را که ما از جریان عاشورا فهمیدیم فقط سیاست است، چیز دیگری نیست. سیاست است، چیز دیگری نیست. در حالی که در جریان عاشورا متابعت از ولایت مورد نظر است، و معرفت ولی مورد نظر است. معرفت امام علیه‌السلام مورد نظر است. روی این حساب باید ما نسبت به عاشورا خلاصه دیدگاه دیگری داشته باشیم. حساب و کتاب باید فرق کند!

خب وقت دیگر گذشته است ولی از باب تذکر نسبت به بعضی از مسائل، چند مطلب را هم راجع به کیفیت عزاداری و هم راجع به مستمعین و برگزاری این مجالس که بنده از بزرگان شنیدم و در

تجربه شخصی خود اینها را مشاهده کردم، خدمت رفقا عرض می‌کنم.

ببینید ماه محرم علی کل حال ماه، ماه غم و اندوه است و این مسئله همراه با مصیبت بوده است. آن مطالبی که راجع به مرحوم حداد رضوان الله علیه هست، آن مسائل در آن عوالم و در آن حالات جایگاه خودش را دارد! و همان مطالب باعث می‌شود که وقتی انسان نگاه کند به داستان سیدالشهدا، و به داستان حبیب، به داستان حضرت ابوالفضل، به این اسرا و حضرت زینت و امثال ذلک، و آن جریانات را ببیند، قلبش جریحه دار بشود و دیگر نتواند آن خوشی و خنده و شادی که در غیر از این ایام و در غیر از این اوقات بود، آنها را در این ایام هم انجام بدهد.

لذا خود مرحوم آقا هم می فرمودند: وقتی که از ایشان سؤال می کردند که آقا در ایام محرّم و صفر ما می توانیم عقد کنیم؟ ایشان فرمودند که عقد اشکال ندارد! عقد که عبادت است، شیرینی نیاورید، خنده نکنید، کف نزنید، این کارها را نکنید! این کارها مربوط به شادیهای عادی است، به شادیهای عادی است و خود ایشان هم می فرمودند که در ایام محرّم و صفر رفقا شیرینی نگیرند و آجیل نیگیرند و برای مهمان نیاورند، و مشخص باید باشد، عزاداری باید مشخص باشد، در منازل پرده سیاه گذاشته شود، حال و هوای مجلس تغییر پیدا کند! البته نه آن مقدار که خیلی دیگر سیاهی و اینها باشد که پرده و اینها که صورت یک قدری افراطی بخواهد بگیرد. همین قدر که حال و فضای مجلس فضای عزا است، این مقدار کفایت می کند. خیلی هم سیاه کردن هم خوب نیست. و مناسب هم نیست.

و در مجلس عزاباید صحبت‌هایی که می شود این مطالب باید مطرح شود فقراتی که از سیدالشهدا علیه السلام رسیده روی این فقرات صحبت شود، باید مقتل خوانده شود، ریزه کاری‌هایی که در تاریخ در حرکت سیدالشهدا و اصحاب، آن ریزه کاریها وجود داشته، آنها بایستی که بیان شود تا این که بالاخره بفهمیم که چکار کنیم. بالاخره بفهمیم که چه باید بکنیم! روش خود را با همین آموزه‌ها روش خود را ترسیم کنیم. بالاخره باید از یک جا یاد بگیریم دیگر، بالاخره یک آموزگاری باید داشته باشیم. کدام معلم بهتر از جریان کربلا؟ کدام آموزگار برای ما بهتر از سخنان حضرت و اصحاب؟ کدام آموزگار بهتر؟ اشعاری که انتخاب می شود آن اشعار باید اشعار باشد، چه در دسته جات و چه در مجالس اشعار باید اشعار زنده کننده باشد، نه این که فقط حزن آور تنها و فقط و فقط آن جنبه مصیبت بخواهد آن مورد توجه باشد! مخصوصاً دسته جات عزاداری که اینها می آیند بیرون، اینها اشعاری که انتخاب می کنند باید اشعاری باشد که پیام عاشورا را بخواهند برسانند. پرداختن به بعضی از نوحه هایی که اینها موهن است و مقام و موقعیت بزرگان را پایین می آورد، اصلاً شاید حرام باشد گفتن آنها.

کجا امام حسین فرض کنید که آنها با آن مقام و عظمت باید یک همچین تقاضا و همچین مسائلی داشته باشند؟ حرکت دسته جات عزاداری نباید با طبل و شیپور و امثال ذلک باشد طبل در عزاداری نداریم! طبل زدن حرام است. یک طبل داریم، آن طبل حرب است که در آن جا اشکالی ندارد که طبل حرب باشد! ولی طبل برای چه؟ ه نی برای چه؟ قره نی برای چه؟ ساز برای چه؟ اینها برای چیست؟ اینها همه اشکال دارد!

علم‌هایی که می برند در عزای سیدالشهداء این علم‌ها علامت صلیب است! و تمام اینها حرام است. عزاداری که می شود باید عزاداری مخلّ به آرامش ساکنین نباشد، نباید دیروقت در خیابانها

آمد و طبل زد! با این بلندگوهای با صدای بلند آمد حرکت کرد و آرامش را گرفت از اجتماع، از مردم، در این خانه هایی که در خیابانها است در کنار بیمارستانها مریض گرفته خوابیده امام حسین که نیامده شهر را به هم بریزد! خب چه شده! کربلا عاشورا شده که شده! برای چه به هم می ریزید؟! برای چه باید در محله ها تا یک نصفه شب باید بگویند و بخندند و داد و بیداد؟! و مردم بایستی که باید متوجه بود در این منازل مریض وجود دارد، در این

منازل بچه شیرخوار است، امام حسین برای احیای ارزشها آمده و نه این که ما بیایم و بزیم و همه چیز را درب و داغون کنیم!

در یک جریانی، یک قضیه‌ای اتفاق افتاد. مرحوم علامه طباطبایی آمدند تهران. خب سر و صدا بود. وقتی آمد آسایش مردم سلب شده بود در آن کوچه، ما با مرحوم آقا رفتیم برای دیدن ایشان، در همین منزل داماد ایشان، مرحوم قلدوسی که شهید شد، منافقین او را شهید شدند، مرحوم آقا فرمودند که آقا چه شد؟ فرمودند: آقا ما را بیرون کردند، ما را بیرون کردن، د یعنی موقعیتی پیش آمد، ایشان لرزه شدید گرفته بود بدنشان، لرزه شدید گرفته بودند و گفتند: من نمی توانستم دیگر در آن جا بمانم! یکی پیغام داده بود، یکی از آقایان و اینها که در آن جا بودند می رفتند و می آمدند که این جا سر و صدا در آمده بود گفته بود: نمی خواهد، بگذارد برود، با این عبارت نمی خواهد، بگذارد برود. علامه طباطبایی نمی خواهد، بگذارد برود.

آقا امام حسین آمد که ارزشها را احیا کند! نیامد که همه مملکت را به هم بریزد! بزید و بریزید و داد و بیداد! خب چه خبر شده است؟! خب قضیه چیست؟ مردم می خواهند زندگی کنند، بچه شیرخوار است، مریض است و ما به این مسائل مکلف نیستیم.

اشعاری که گفته می شود نباید این اشعار، اشعار موهن باشد، نباید افراط بشود، نباید اغراق شود، حسین اللّهی و فلان و اینها چیست؟ همه اینها کفر است! و به گویندگانش باید تعزیر کرد، شلاق باید زد خجالت باید بکشند، باید مرتبه محفوظ باشد! هر چرند و خزعلاتی که نباید گفت! ما حسین اللّهی هستیم، هر که می خواهد هر چه باشد! تو غلط می کنی حسین اللّهی باشی، تو باید اعدامت کرد اگر بخواهی بر این مطالب بمانی! ضوابط باید محفوظ باشد! حسین اللّهی یعنی چه؟ ما همین هستیم یعنی چه؟! و تعجب است که چطور اجازه داده می شود که این گونه افراد، در این گونه مطالب از بعضی از حمایتها هم برخوردار هستند! مثل اشعاری که راجع به امیرالمؤمنین می گویند! و نمی دانم مطالبی که هر کسی هر چه به نظرش می آید! و نمی دانم، خدا به پیغمبر گفت: ای رسول من اگر می خواهی نباشی هم نباش، من علی را دارم.!! می خواهی نباشی نباش! اینها کی هستند و از کجا آمده اند؟! از کجا آمدند از کدام غاری فرار کردند؟! آمدند این مسائل را این طور دارند مطرح می کنند! افتخار امیرالمؤمنین این بود که تربیت شده رسول خدا است افتخار امیرالمؤمنین این بود که گفت: أنا عبد من عبید محمد (اللّهم صل علی محمد و آل محمد) این کسانی که این مزخرفات را می گویند بویی از تشیع نبرده اند. بویی از ولایت نبرده اند.

آقا درمی آید از آن طرف می گوید این حرف! امام سجّاد بزند، بزند، ما که قبول نداریم! تو غلط می کنی قبول نکنی حرف امام سجّاد را. تو کی هستی که حرف امام سجّاد را قبول نکنی؟ خاک بر سر تو که یک همچین حرفی را داری می زنی و خیال می کنی حالا یک داد و بیداد کردن و نعره زدن و اینها می آید محبت تو را به اهل بیت می رساند؟! احمق! امام سجّاد هم بگوید، بگوید ما که قبول نمی کنیم!! عجب. باید جلوی این حرفها گرفته شود، باید جلوی این تندرویها گرفته شود باید جلوی این اهانتها به مکتب اهل بیت باید به شدت گرفته شود.

آقا! اگر ما این طور نوحه نخوانیم، این طور نکنیم جوانها نمی آیند! خب نیایند که نیایند. شما

داری

مرتبۀ امام را داری پایین می‌آوری که بخاطر این که دو تا جوان بیاید، آن دو تا جوان می‌آیند، تو برو درست صحبت کن! تو برو درست عزاداری کن! تو برو درست نوحه تنظیم کن. این حرفها چیست؟

مجالس اهل بیت و مجالس عزا همه باید یکنواخت باشد! اگر قرار است همه بنشینند، همه باید بنشینند نه این که یکی فرض کنید که سکو داشته باشند و عدۀای در کناری بنشینند و بقیه! دو قسم کردن مجلس امام حسین غلط است و نباید باشد! جدا کردن از امام حسین است. تو که می‌آیی کنار می‌نشینی، افرادی که می‌آیند کنار می‌نشینند و افرادی.... خودتان آمدید با دست خودتان خودتان را از امام حسین جدا کردید. یعنی آنه یک دسته هستند برای عزاداری، ما هم کنار هستیم. مجلس باید مجلس مجلس واحد باشد بلندی و کوتاهی ما نداریم در مجلس امام حسین! فراز و نشیب نداریم! اگر قارر است همه سینه بزنند، همه باید سینه بزنند! استثنا ندارد. سینه زدن برای امام حسین، یکی بزند یکی نزدیکی کم بزند یکی اگر قارر است همه بلند شوند همه باید بلند شوند چه اشکال دارد همه بلند شوند و سینه بزنند؟ چرا باید این طور باشد؟!

در زمان شاه بعضی‌ها بودند مجلس می‌گرفتند و دور مجلس صندلی می‌چیدند. بعضی می‌آمدند می‌رفتند روی صندلی، حساب خودشان را از بقیه جدا می‌کردند، و بقیه هم خب روی زمین می‌گرفتند وسط مجلس می‌نشستند. یکدفعه با مرحوم آقا رفتیم در یکی از این مجالس. خدا رحمت کند یکی پایین تر از خیابان ما بود. صفی علی شاه، مجلسی داشت. خودش آدم خوبی بود ولی بخاطر بعضی از چیزهای پدرش، و اینها می‌آمدند، از دولتی‌ها می‌آمدند. دور مجلس صندلی بود. ما با مرحوم آقا آمدیم رفتیم در وسط مجلس نشستیم. در وسط مجلس، آن صاحب مجلس معمم آمد: بفرمایید! نخیر، ما همین جا می‌نشینیم. نخیر، ما این جا می‌نشینیم، بقیه هم افراد بودند از همین دولتی‌ها و غیر دولتی، از همین اساتید دانشگاه هم بودند و فلان بودند. حالا آنها عارشان می‌آمد بیایند جلوی افراد، دیگر کنار گرفته بودند نشسته بودند در صندلی. و من دیدم که بعضی از آنها با کفش هم نشسته بودند. خود من دیدم، بعضی البته. وقتی که آمدیم از مجلس بیرون، یک واعظی هم صحبت می‌کرد خدا رحمتش کند مثل این که به رحمت خدا رفته است. وقتی که آمدیم، ایشان رو کردند به همان شخص صاحب مجلس و فرمودند که مجلس سیدالشهدا دو رتبه ندارد، یک رتبه دارد! یک رتبه دارد شما صندلی‌ها را جمع کنید! و آن هم گفت: چشم، چشم. و صندلی‌ها را جمع کرد، خدا بیامرز. حالا شنیدم که به رحمت خدا رفته است. حالا اگر و جمع کرد و به مرحوم آقا خبر آوردند پیغام داد که فردا

یا پس فردا که از مسجد برمی‌گشتیم که یک شخصی آمد، در راه آمد، گفت: من از طرف فلانی آمدم بگویم که امتثال امر شد، به ایشان برسانید. و گفتند: خیلی سلام من را به ایشان بفرمایید و بگویید: انشاءالله مورد قبول حضرت است، انشاءالله مورد قبول حضرت است. آن مجلس مورد قبول حضرت است نه مجلسی که دو قسم باشد سه قسم و چهار قسم باشد، نه او نیست.

در مجلس امام حسین علیه‌السلام باید عزاداری به نحوی باشد که از صورت عادی خارج نشود قضیه! تصنعی داد و بیداد نباید باشد نیاز به داد و بیداد نیست! حالا یک شخصی از خود بیخود می‌شود و ناله‌ای

می‌کند، صدایش را بلند می‌کند، خب اشکال ندارد.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید در حدیث اللهم ارحم هذه الصفحه خدایا این صفحه که این ناله و فریادی که می‌آید، خدایا مورد رحمت قرار بده! اما آیا خود ائمه هم در همه مجالسشان داد می‌زدند؟ نه عادی گریه می‌کردند. گاهی اوقات صدایشان هم خب بله، شنیده می‌شد به نحو متعارف. اما این که آدم داد بزند، فلان کند، اینها صحیح نیست. اینها درست نیست! بایستی که آن متانت، بایستی که آن وزانت بایستی که اینها همه محفوظ باشد تا این که انسان بیشتر استفاده کند. و عاظمی که صحبت می‌کنند، و عاظمی باید بدانند که طرفشان امام حسین است! اسمی از کسی نباید بیاورند. بله، بله، فلان آقا هم در مجلس ما حضور دارند. خب دارند که دارند! یعنی چه اسم می‌آوری؟ صاحب مجلس، مجلس امام حسین، امام زمان علیه‌السلام است!

خدا رحمت کند مرحوم آقای حلبی را، ایشان در دهه عاشورا در مسجد قائم صبح‌ها منبر می‌رفتند، هر سال مرحوم آقا دعوتشان می‌کردند، مرحوم آقای حلبی خدا رحمتش کند منبر می‌رفتند، البته بنده عرض نمی‌کنم همه مطالبشان هم درست بود، نه، مطالب اشتباه هم در صحبت‌ها بود! حالا کی اشتباه نمی‌کند؟! حتی مرحوم آقا هم در بعضی از اوقات به ایشان هم تذکراتی می‌دادند. روز اول مجلس ایشان آمد حسابش را تسویه کرد. گفت: آقایان! مجلس نه به عده است نه به عده است، نه به افراد و کمیت است، آن چه که در مجلس لازم است، خب خیلی هم نمی‌آمدند، پنجاه نفر، شصت نفر، هفتاد نفر، دیگر روزهای اواسط دهه دیگر کم کم افراد زیاد می‌شدند. آن محله هم که مسجد قائم بود، اصلاً مسلمان نیستند اکثراً مسیحی نشین و اینها هستند لذا افرادی که می‌آمدند اکثراً مال خود آن محل نبودند و از جاهای دیگر می‌آمدند. و کسبه بودند که منازلشان جای دیگر بود، و صبح همت می‌کردند و می‌آمدند، به اخلاص است و به صدق است و به صفا است. و از جمله مطالبی که ایشان می‌گفتند و خیلی هم! صاحب مجلس نه بنده حلبی هستم و نه حضرت آیت الله طهرانی هستند، بلکه صاحب مجلس فرزند حضرت بقیه الله فرزند سیدالشهدا هستند. و راست هم می‌گفت: صاحب مجلس امام حسین، امام زمان است نه آن کسی که در خانه جلسه انداخته! نه آن کسی که فرض کنید که بانی شده! نه آن کسی که فرض کنید که پرچم زده است! اینها نیستند. آنها صاحب نیستند، افراد عادی هستند. وسیله هستند، واسطه هستند برای برقراری، صاحب مجلس کیست؟ صاحب مجلس فقط یکی است و آن امام زمان ارواحنا فداه است و بس.

پس بنابراین دلیلی ندارد انسان مصداق تعیین کند. دلیلی ندارد حالا انسان اسم ببرد دلیلی

ندارد حالا انسان فرض کنید که فلان آقا جلسه مثلاً روضه انداخته خداوند بانی را چه کند و بر عزت و احترام بیفزاید و خداوند سایه را ... اینها چیست؟! این حرفها چیست؟! این مطالب چیست؟

یک بنده خدایی در مکه، روز هفتم ذی حجه منبر رفته بود، منبر رفته بود، و یکی از بعثه یکی از آقایان که فوت کرده است، آن شخص و صحبت کرد و خلاصه خیلی، راجع به امام باقر، و بعد هم خدا سایه مبارک، از این عبارتهای زیراکس و کپی شده که بله، از این در جیب هر کسی یک دو صفحه وجود دارد و هر جا بر طبق مقتضا بله، بعد هم آمد، ما خیلی سعی می کنیم که بله، اخلاص داشته باشیم، این اخلاصت بود، این اخلاصت بود! مجلس امام باقر به آقای فلان چه ارتباط دارد؟ حالا بعثه او مجلس گرفته است، خب تو هم

رفتی صحبت کردی، برای چه اسم می آوری؟ چرا اسم فلان کسی دیگر را نمی آوری؟ چرا اسم فلام کسی دیگر را می آوری؟ خب بعثه که الحمدلله ماشاءالله زیاد است، چهل پنجاه تا این جا و آن جا، به جای این که فرض کنی که این آقا فلان است، انشاءالله خدا بر درجات، درجات، آن بنده خدا زنده بود، بر طول عمر فلان آقایی که آن جا است بیفزاید، چرا اسم او را نمی آوری؟ چون پاکت از این طرف است؟ خب فردا برود آن جا، آن آقا می رود بالا، پس فردا آن درجات، همین! بالاخره همین، اینها همه غلط است. اینها صحیح نیست اسم می خواهید بیاورید از امام زمان باید اسم بیاورید. مجلس برای جدّ او است. صاحب مجلس امام زمان است! والسلام و تمام! همین. این آن وقت می شود مجلس، مجلس آزاد، مجلس با صدق، نه آن کسی که می رود بالا و در فکر این است که چطوری مطالب را بچیند، بیاید، بیاید تا به آقایان ختم شود! نه، وقتی این مجلس نور نیست دیگر صاحب مجلس امام زمان نیست صاحب مجلس بنده هستیم! بنده و امثال بنده می شویم صاحب مجلس، در این مسائل.

و از مسائلی که منبری باید بداند که طرفش کیست؟ طرفش امام زمان است. اگر هدیه به او می شود، صحبتی که می کند، نباید بخاطر عوضی باشد، و اگر عوضی را دریافت می کند باید بداند که از ناحیه حضرت این عوض آمده است! دیگر نباید او را بشمرد! مگر کسی هدیه حضرت را می شمرد؟ هزار تومان است یا نهصد تومان است؟ خدا رحمت کند مرحوم ... اینها چیزهایی است که ما باید خودمان را با این اخلاق عجیب کنیم.

خدا رحمت کند باز جدمان مرحوم حاج آقا معین، ایشان منبر می رفتند. یک روز مرحوم حاج هادی ابهری که خب معهود رفقا هست و از حالاتش کم و بیش خبر دارند، به مرحوم حاج آقا معین توصیه می کند که منبر که می روی آن وجهی را که به شما می دهند او را نشمر، و همه را هم توی یک جیب بریز! مثلاً فرض کن که فلان مجلس می روی که یک هدیه داده می شود، آن روز، بعد آن را دیگری می دهد، آن همین که قاطی شود که وقتی شب می آیی نفهمی فلان مجلس آن مقدارش و کمیت آن! خیلی حرف است ها!!

مرحوم آقا حاج معین یکدفعه برای ما این قضایا را می گفت و می خندید. البته بله، یک توصیه کرده بود گفت: من آن توصیه را عمل نمی کردم که البته گفتن ندارد! ایشان می گفت که من یک وقتی می رفتم منزل، یک منزلی بود مربوط به مخدره بود، خانمی بود عفیفه و فلان، همسایه ها را جمع می کرد روز پنجم ماه، سوّم ماه که مثلاً منزلش یک ذکر مصیبتی داشت. و من از میدان امام حسین می رفتم آن جا، مثل این که من این را به رفقا گفتم. این قضیه را حالا دوباره باز تکرار می کنم و همان موقع سابق،

حالا این قضیه حالا مال چهل سال پیش، چهل و پنج سال پیش، بله، چهل سال پیش، وقتی که می آمد یک تومان می گذاشت در آن چایی که برای من به اصطلاح آن سینی چای که برای من می آورد، آن یک تومان را می گذاشت آن جا با آب نبات و اینها. ما خلاصه آن یک تومان را برمی داشتیم می گذاشتیم در جیبمان و می آمدیم. ایشان می گفت از این قضیه سالیان سال گذشت. گاهی می شد که من برای رفتن به آن جا دویست یا سیصد تومان پول تاکسی می دادم. همان یک

تومان را می گذاشت ایشان! آن هم قشنگ از جایش تکان نمی خورد! همان یک تومانی که از اوّل بوده، و من دویست یا سیصد تومان پول تا کسی می دادم و می رفتم و می آمدم. واقعاً اینها برای ما درس است! اینها برای ما واقعاً عبرت است! اینها برای ما درست است و درس عبرت است. درست؟ کسی که می خواهد به تبلیغ برود (حالا اختصاص به محرّم ندارد حتی ماه رمضان) کسی که می خواهد تبلیغ برود، در بعد از تبلیغ نباید بگوید که این کم بود، آن زیاد بود، چرا؟ چون تو تبلیغ رفتی، در سفر، همین طور حالا این قضیه فقط مربوط به قضیه عاشورا نیست، مربوط به ائمه است! آن که مربوط به تبلیغ است، اصلاً تبلیغ ربطی به ائمه ندارد! مربوط به تبلیغ احیای دین، احیای ذکر باید این طور باشد، آن وقت خیلی فرق می کند، خیلی تفاوت می کند، حال و هوای انسان خیلی فرق می کند، صحبت انسان فرق می کند، تأثیرگذاری آن خیلی تفاوت می کند. اینها مطالبی است که بزرگان این مطالب را فرمودند.

از آن طرف باید افرادی که دعوت می کنند اشخاص را باید احترام بگذارند. نه به عنوان این که یک نفری حالا بیاید و حالا احترام بگذارند او را، به عنوان مبلغ دین و کسی که دارد می آید ادای وظیفه و تکلیف را دارد می کند! به این جنبه باید به او نگاه کنند! ماشین بفرستند و او را بیاورند. آقا بلند شو بیا، نه. با آن کمال احترام و کمال شایستگی باید فرد را دعوت کرد! خب البتّه ممکن است انسان به کسی دیگر نیابت بدهد و کسی دیگری بیاورد ولی نباید رها کرد! و به صرف این که دعوت شده، نه، بایستی که خود آنها هم مقدمات این مسئله را آماده کنند.

خب این تا حدودی راجع به کیفیت عزاداری و کیفیت احیای ذکر بود که در این به اصطلاح آستانه ورود ماه محرّم خدمت رفقا عرض کردیم.

و مرحوم آقا می فرمودند که بهتر است که روزه در بین الطوعین باشد. آن اثرش بیشتر است. البتّه اگر کسی نتوانست می تواند در بعد از ظهر هم بگذارد، شب هم بگذارد. اشکال ندارد. ولی روزه بین الطوعین اثر دیگری دارد یا اگر انسان فرض کنید که روزه در شب دارد، خودش در یک روزه که در بین الطوعین است شرکت کند که این اثر دارد. اصلاً به طور کلی بین الطوعین این خصوصیت را دارد، حتّی دیروز عرض کردم در آن جلسه به اصطلاح دیروز که حتی ایشان به بنده می فرمودند در زیارتها که می روی بین الطوعین برو بهتر است از شب زیارت در شب مگر برای کسی که زائر است و می خواهد دو یا سه روز بیاید زیارت کند و خب آن دیگر نه، باید شب هم برود چون فرصت کم است برای کسانی که ساکن هستند و می توانند از هر موقعیت استفاده کنند، ایشان می فرمودند که زیارت ائمه

و اعتاب مقدسه و متبرکه در بین الطلوعین است. خلاصه روضه بین الطلوعین را نسبت به آن قدر دانست.

انشاءالله امیدواریم که خداوند توفیق عمل به دستورات و موازین بزرگان را به همه ما عنایت کند و ما از زمره شیعیان حضرت بقیة الله ارواحنا فداه قرار بدهد. و در دنیا و آخرت دست ما را از دامان او کوتاه نگرداند.